

تم تصوير هذا
الكتاب من نسخة
المكتبة القادرية

من شرح حديث جبرائيل عليه السلام

عليه السلام

تأليف / عطاء الدين السيفي قاله النقشبدي

١٤٢٣ هـ



أرسله الأستاذ
السيفي

مکتبه
 الشيخ عبد الكريم المدرس
 وقفا على اهل العلم والنبوة
 في مکتبه الحضرة القادرية ببغداد
 ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انعم علينا وهدانا الى الاسلام ما جعلنا
 من امت سيد الانام عليه وعلى آله الصلوة والسلام
 بآية دلالت که حضرت حق سبحانه و تعالی منعم علی الاطلاق است
 اگر وجود است از جناب قدس او تقاضا موهبت و اگر بقا است هم
 ازان حضرت عطست و اگر صفت کامله است هم از رحمت
 شمله است سبحانه و تعالی زندگدانی و توانای و بینای و شنوای و
 کربای هم ازان حضرت جلالت مستفاد است و انواع نعم و منوفا که هم
 که از حد عبودیت است هم ازان جناب قدس مفاضل از اله عسر
 و شدت او میفرماید تقوا و اجابت دعوت و دفع بلا و میناید سبحانه
 رزاق است که از رافت خود از رزاق عباد را بعلت کنایات
 منع ننگد ستم است که از وفور عفو و تجاوز تنگ حرمش از بار کتاب

۱۴۰۵

سبب است نماید حکیم در مراخذ و عقوبت ان استعمال نفرماید کرم که عزم
 کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و اجل اعظم این نعم و انوار کرم
 این دعوت باسلام است و هدایت بهار السلام و دلالت بعبادت
 سید انام علیه و علی آله الصلوة والسلام که حیات ابدی و تنهایی بر
 مدی بیان مربوط است و رضای مولی و لقای او سبحانه بآن منوط به لحظ
 انعام و اکرام و احسان او تقاضا ظهورش الشمس است و اجها من العقر
 انعام و کرام با تقار و انعکاس اوست تقاضا و احسان از قبیل
 الاستعارة من المستعیر و السؤال من الفقیر یادان در زرک
 و انا باین معنی اقرا و رد و غیبی مثل زرک باین امر معترفست مشعور
 که بر تن من زبان شود هر موی بیکش که تو از هزار ستوانم کردی و
 شک نیست که بر هر چه عقل حکم بر جوب شکر منعم می نماید و تعظیم و تکریم
 او را لازم میدان پس شکر حضرت حق سبحانه و تقاضا که منعم حقیقی است
 سبحانه بر هر چه عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تقاضا لازم آمد و چون
 حضرت حق تقاضا کمال تقدس و شرف است و عباد در نهایت فقر
 و نلوش از کمال به مناسبتی چه در باید که تعظیم و توفیر او تقاضا چیست

نتیجه این است که باید از حضرت حق



و تکریم اوستی نه در کلام است بس که اطلاق بعضی امور را بران مقید
 اند پس اینان مستحق دانند و فی الحقیقه نزد او تمامتر
 باشد تعظیم خیال کنند نو بهی بود تکریم تصور نماید تحقیر باشد بی
 نازمانه که تعظیم و تکریم او تمام از جانب سب قدس اوستی نه مستفاد شود
 شایان لشکر او نباشد بسی نه مقابل عبادت او نبود نقاد حدی که از
 نزد ایشان باشد نزدیک است که بجز بود و در حد قدح گردد و تعظیم و توقیر
 و تکریم او تمام که از بخت حضرت مستفاد گشته است نسبت با همی
 شریعت حق است علامه صلوة والسلام والتحیة اگر تعظیم
 قلبی است در شریعت جایی شده است و اگر ثنای لسانیت هم
 بلکه بر حق اعمال و افعال و احوال را نیز صاحب شریعت به تفصیل بیان
 فرموده است پس ادای شکر او تمام منحصراً در اینان شریعت گشت
 قلباً و قلوباً و اعتقاداً و عملاً هر چه تعظیم و عبادت او تمام که باور
 شریعت ادا نموده آید شایان اعتماد نباشد بلکه است که محصل
 اضداد بود و صفت متوهمه فی الحقیقه سیم باشد پس تعظیم بیان
 مذکور عمل شریعت بعقل نیز واجب آمد و ادای شکر نعم تالی اینها

آن مقدر گشت و شریعت و حرم و دار و اعتقاد و عمل اعتقادی از
 اصول دین است و عملی از فروع دین و ناقداً اعتقاد از اهل بخت نیست
 و خلاصی از عذاب آخرت در حق او متصور نه و فاقده عملی احتمال بخت
 دارد که امر مغفوفی بحیثیت اوست بسی نه و تمام اگر فواهد عفو فرماید و اگر
 فواهد بقدر ذنب عذاب کند مخلوق را در این خصوص بقا اعتقاد است
 و مقصود بر شکر و درایت دین فاقده عمل اگر چه معذب شود اما مخلوق
 در حق او مفقود است تا اینی کلام حضرت قطب الطرین و خوف
 الخائف امام ربانیه و الفنا فی است قدسی سره که با نسیم و تحمید
 بعضی عبارت اینان ایراد کرده شد تیمنا و بزرگداشت دید بزرگداشت
 این کلمات مبارکه و ایه به مانند این رساله را از این مسکین
 به نصحاء قبول و جهان را عرض او فرماید که بخت به جهانند بهمانند
 و بهی امید و تمنا این رساله را بصورت شرح حدیث حضرت
 سرور کائنات علیه و علی اله و صلیبه افضل الصلوة و التسلیمات ادا
 نمود و بگوشتیم از بزرگداشت نامۀ عائد این اعتقاد نامۀ شود و بدان سبب
 عقاید مسلمانان را اصلاح و این حرم معرفت را فلاح هم رسد است دعا
 از حضرت کریم به نیاز نبوده نواز اینک با وجود قلت اخصاص و عدم

صفات نیست این عمل و سایر اعمال را از این مقصر خطا کار به بزرگوار
 و او را به غایت نفی خیر و تبلیس ابلیس یکر که اعمال ما گرفتار
 را جز در ارا احسان بی نیازی او مقصدی و زرناسرو کردار ما سزاوار
 را جز در صرافیه نه فضل او عیاری نیست اند معانی حمد الهی
 و اکرم الکریم بدلائل جماع فزونی است شکر الله مساعیده
 الجمله منعقد است بر اینکه هر مکلف مسلم استدلال بر وجود ذات
 اقدس واجب و صفات ثبوتیه و سلبیه او تقا واجب است و بعضی
 گویند اول واجبات است پس ثانیاً الهی و اعداد حضرت رتبت
 بنا بر علم و علم الله و اصحبه الصلاه والسلام المصطفی عن التناهی
 میگویند پیش از شروع در مقصود در مانده و رطبه یافت و مجبوری
 و دست بسته سلسله خود بینی و مغروری نیازمند بارگاه الهی
 خالده کردی شهر زوری بد تکلف عبارت ارای و ضلالت از تشع
 فصاحت غای عالم که تمام ماسوی الله است ممکن و حادث اعتنی
 بعد از عدم بوجود آمده است بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و علی
 الله و صحبه کرم کان الله ولم یکنی معرشی و بدلیل تغییر او چه قدیم
 که متغیر نشود مانند ذات و صفات حق تقا و صورت دلائل امکان

است چه عدم واجب ممتنع است پس اگر موجود منحصر در ممکن
 میبود میبایست که هیچ چیز موجود نباشد چه ممکن در وجود خود مستقل
 نیست چه جای ایجاد و کرم و شک نیست که عالم موجود است پس
 بدیقین ثابت شد که صانع او را از عدم بوجود آورده است که درای
 دایره امکان و محدود است و آن نیست غیر از واجب الوجود قدیم
 و معنی واجب الوجود انست که وجودش از ذات خود بود
 نه از غیر و الا بفرجه میبود و ممکن و این خلاف مفروض است
 و از این جهت او را قاضای کونیه یعنی خود آئیده و بخودی خود
 موجود شونده و ان صانع میباید که خیر و عظیم و قادر و مرید و سمیع
 و بجهت شکم باشد چه مرده و نادان و ناتوان و مضطرب و زک و کور
 و کفر ناقص و معیوب است خدیر انشاید و افریدن و نگرانی
 اینچنین عالمی عجیب و غریب بدین حکمی و زیبای از جنبی شخص
 صورت ننهد و نیز این صفات در مخلوقات او پیدا است اگر
 در وی نبود چه از کی پیدا شد با وجود که این عزتیت مخلوق بر خالق
 و بر وجه ممکن بر واجب میگذرد و این ظاهر الفساد است و همچنین

میگویم که آن صانع بر هر کمال است متصف و از هر چه ناقص است منزّه
 والا ناقص میسود و ناقص ضد برانش بود قطع النظر از دلیل عقل
 اینها همه بنصوصی طبع منصوصه و بانصحر صادق هیچ مجال
 تردد نیست تبارک و تعالی و تقدس من لا یزال ولا ینزال متصفاً
 بكل کمال و منی هاعی شائبه کل نقص و اختلاف فی الذات
 والصفات والاسماء والافعال و اکفون شروع میکنیم در مرام و شرح
 کلام سید الانام علیه و علیها الصلاة والسلام بتائید قیوم لایانام
 محمد بن الخطاب مرویست از امام همی م فاروق اعظم
 خلیفه در ماعدل اصحاب عمر فرزند خطاب رضی الله عنهما قال
 کفتم عمر رضی الله تعالی عنه یلتزم اذاناً که نحن ما معشر اصحاب
 پیغمبر بریم صلی الله علیه وسلم عند رسول الله در خدمت پیغمبر
 خدا در این نه ذات یوم در شام ^{عشیه} که خداوند روز بود یعنی
 از پس که روز شکر خدا را روز غنیوان گفت مانند ذکر روز با بلکه چون
 که سبب بغایت صف و در شنیاد عا روز ذکر را از وی میتوانست
 ترا شنید خداوند روز میبایست گفت و این همه بزرگوار است

حضور حضرت رسالت مآب بود و جمعیت اصحاب و در ۵
 منتطب اینزد و باب و نزول روح الامی برای سوال و جواب
 اذ طلع در آن زمان ناگاه نمودار شد علیها بر ما یزید یک شد با
 رجل مردی کشیدید بیاض الثیاب سخت سفید لباس بود
 شدید سواد الشعر سخت سیاه مو لایق علیها دیده نمیشد برانرا
 او اخو السفر نشد مفرقه مانند که و عرق و کرد و غبار که بر
 اندام و لباس مفران میشدند و لا یعرفه منا احد و غیبت
 او را از ما بچسب یعنی بسبب نبودن نشنیده های سفر در روایت
 از سکان مدینه منوره باشد و ما یاران حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بنشین
 سببش و مع هذا او را غیبت ختم پس بشی امد آن مرد حتی جلس
 الی النبی تا اینکه نشست با پیغمبر صلی الله علیه وسلم اگر الی معی باشد
 یا نزدیک پیغمبر اگر بعضی عنده باشد و فاسند و گتیم پس چسباند
 آن مرد سفید پریش سیم موی غریب هر دو زانوئی خود را الی ران
 هر دو زانوئی آن سرور صلی الله علیه وسلم یعنی با آن حضرت بسیار
 نزدیک و روبرو بنشست تا حاضران بدانند که شکر در وقت

استفاده باید نزد یک استاد خود بنشینید اگر چه سخت عظیم الشان
بود و برابر او باشند و در جلوی پایی پشت چه استفاده علم برای
خداست و حقوق الهی بر بنده از حق نادب استاد مقدم است هر
چند آن استاد در نهایت بزرگی بود پس سبب بشرم و نادب از او
آن حقوق را ناغام کردن از قلت و یانت است و وضع
مکتب و بنهار هر دو دست خود را علی خذمید بر هر دوران اخفوت
صلی الله علیه و سلم یا بر هر دوران خود چنانکه منقولست از امام فاضل
رحمته تعالی و گفت آن مرد سفید پوش که فی الواقع حضرت جبرئیل
ایمانی بود علی بنی و علیه الصلوة و السلام و علی بر الانبیاء و الملائکه الکرام
و علی جمیع الاصحاب و الائمة الاعلام یا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یا سید
میر کج نما کردن چهره او را اگر چه ظاهر اقلست ادب بود و مخالف
نص این کریم لا تجعلوا دماء الرسول بینکم کد غایبکم بعضا
یک از اینجهت اخفای حال است که صفرا نداشت حضرت جبرئیل
است بلکه او را از اعراب بادیه بدانشند که مطلقا از ادب محروم
و جله فرزند او بعضی از حرکات سابقه را هم برین وجه عمل

میزان

برایش باشد مگر ذات واجب الوجود یعنی که متصف است هرگاه
 و منزه است از هر نقصا و مزلول اسم اقدس الله است و اینکه اسم عینی
 محسی است بانه و لفظ الله مسکوت عنه است یا حکم فیہ سرانست یا
 عربی مریخی یا منقول اصلش چیست و منزه بشی کدام و خصا بعضی
 چند در جای خود مبسوط است بیا نشانی این مختصر نیست و هم
 بدل بدایه و نیرای بگوی چنانکه گذشت با ترتیب و مولات شهادتی
 آن محمد ابدستی ان ادعی مشخص عربی قرشی شمی زیباروی کشیده
 ابروی سیم چشم کشاده پشته گندم کون جهان بالا که زیبا ترین اولاد
 آدم و جسم شریفش بسایه بوده است و نام نامیش با ابای کرام محمد
 بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمنف و اسم والدۀ
 کریمش آمنه بنت وهب زهریه است و مولد و معشش مکۀ معظمه
 و مهاجر و مدفنش مدینه منوره است و **مسوّل الله** پیغمبر است که فرست
 برای رهنمای و تبلیغ احکام بر تمام جن و انس با اتفاق و بسا افزایش
 با اختلاف و تفصیل بنای رسول و بعضی جوده و امتیازان سرور از سایر پیغمبران
 صلوات الله علیه و علیهم و سلام الله انشا الله تعالی در اصل چهارم ایمان خوانند

و رکنی دوم از ارکان پنجگانه اسلام اینست که **تقیم الصلوة**
 بر استی و درستی و کوششی و مداومت با تمامی شرائط و ارکان بجای
 آری نماز نایبجانه را صلوۀ در لغت دعوت موعظانه و استغفار است
 موعظان را در صحت است و قاعدۀ نماز را در شریعت اطفال و در آن
 مخصوصانند که آغاز شان تکبیر و تحم و انجاشان سلام باز دادن
 است و رکن سیم اینست که **تقوی الزکوة** بهی و بمحققان بر شایسته
 بیعت زکوة را در لغت پاک نمودن و تنه کردن و بصلاح آوردن و بطنه
 شدن است و در شریعت مالیت که از نصاب مال یا از خدیه بدن
 بردن کرده میشود و باهل استحقاق میرسد و دادن آن مال را بفرموده شرع
 زکوة میگویند و زکوة در شت کونه مال واجب است زرو سیم و شتر
 و گاو و گوسفند و دانه و خرما و انگور و نهشت کونه صحتی میرسد که در اب
 کریم **انما الصدقات** الخ مذکورند و رکن چهارم اینست که **تقومون بالصیام**
 اوزه داری با شرائط اوماه رمضان را صوم و لغت نگه داشتن است
 چیزی را از خوردنی و در شریعت نگه داشتن است نفس را
 از غلظت روز به تفصیلی که در فرود مذکور است و رکن پنجم اینست

که بیج البیت قصد کنی خانه خدای را که کعبه معظمه است نسبت
 حج و عمره و عمره کبار و بعضی گفته اند در میان هر پنج سالی یکبار
 ان استطعت الیه سبیلا اگر توانا و شسته بشی بسوی کعبه رفته
 پارسیدن را یعنی در رفتن دامن زانو در اسله و امن را و نفقه
 عیال و شسته بشی چنانکه و رفقه قال گفت آن مرد سفید پوش
 غریب هر رسول خدا را صلوات الله علیه و سلم صدق است راست گفته و جواب
 سوال را مطابق واقع فرمودی گفت حضرت فاروق رضی الله عنه
 که راوی حدیث است فعننا له بی ما نره اصحاب کرام و شکفت
 اندام از آن غریب اگر کلام له بمعنی منم باشد یا بسبب آن مرد اگر برای
 نقل بود زیرا که سوال کردن او شعر بجهل و تصدیق نمودنش جز
 از علم بود و اهل آن قرن جز القرون از بعدل و امتحان مانور و مصداق
 بوده اند یا بسبب شکفت این بود که در آن زمان که بغیر از حضرت
 رسول صلوات الله علیه و سلم اینها را نمیدانست و اگر کلام آن مرد فهم میشد که
 میداند با وجود آنکه هرگز او را در صحبت آن سرور ندیده بودند اما
 بعد از آن که دانستند که آن مرد حضرت جبرئیل است صلوات الله

و سلام علیه این تعجب نماند و جمله ایست که استثنای بیاض و بیان
 و جم تعجب است گویا که میگوید چرا این شخص منجبت شد بد راوی میفرماید
 زیرا که از جناب رسالت مآب معنی اسلام می پرسید و بعد از جواب
 با صواب او را تصدیق میکرد و این موجب تعجب است چنانکه گفته
 شد باید دانست که بهترین این ارکان خمس کلمه شهادت است پس
 نماز پس روزه پس حج پس زکوة اما فضیلت رکن اول به نزاع و ترتیب
 فضل از بعد باینه بقول گفته است و اول آنها در وجوب هم کلمه شهادت
 است پس نماز پس روزه پس زکوة پس حج هم کلمه شهادت در اول هفت
 فرض شفعه پیش از هجرت فرض شده است و روزه در شعبان سال
 دوم از هجرت و زکوة بقوله اصح در رمضان سال بعد از روزه روز پیش
 از عید و حج در سال ششم از هجرت ازین معلوم شد که حج پس ازین
 این ارکان است در وجوب و زکوة پس ثریب است در شرف پس ترتیب ارکان
 خمس در حدیث شریف در اکثر ملامت مقدم و آنه و شرفیست و در بعضی
 مقتضای وقت یا رعایت حال مهاجران یا اقتضای کلام ربانیست جل
 جلاله پوشیده نماند که هر یک از این ارکان خمس را انکار نمودن کفر است

ش و نماز و روزه و حج و زکوة ازین است که ازین معلوم شد که حج پس ازین

با تفاق در همه چیز حلال داشتنی حرام افغانه و حرام شمردن حلال افغانه
 و انکار هر چه بفرموده معلوم بود که از دینست نیز کفر است یعنی که شهرتش جاری
 رسیده باشد عوام همه بدانند و الا انکارش فسق است نه کفر قال گفت
 حضرت جریر بن عقیله و عدیه الصلح و السلام بعد از این سوال در جواب فرمود
 پس فرموده مرا یا رسول الله عن الایمان از ایمان باید دانست که ایمان در
 لغت راست گوید داشتنی است که در شریعت راست گوید داشتنی
 است رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در هر چه بجا آورده است از طرف خدا و غیر
 دجل با جمال در عمل است و به تفصیل در مفصلات چنانکه به تفصیل فراموش
 شنیدن ان شاء الله العزیز و تلفظ بکلمه شهادت با وجود قدرت
 و بسیار شراط که شرط ایمانست چنانکه گردید با بعضی شرط اسلام
 حقیق است و بیش از این هم ایمانی باین معنی شده است و اینکه نسبت
 در میان ایمان و اسلام تساوی است با ترادف یا بنابین یا عموم و خصوص
 مطلق یا منه و به بعد از تسلیم تغییر لغوی و ایمان ببط است یا مرکب ثنائیت
 یا ثلاثه و نزو که داخل او نیند یا همی اعمال یا واجبات و بس آنچه داخل
 است جزء حقیق است یا عریض و گسترده و عاری است یا نه و قابل زیارت

9 و نقصان است یا نیست و مخلوق است یا نه و اختیار نیست یا
 اضطراری و درین صورت وجه تکلیف چیست در نیمه سبب است
 ضرورت نیست اما هر گاه قدر باید دانست که با تفاق است عریض و
 مقوله تکلیف بمتنوع ذاتی و بلا یطاق علی و اضری واقع است اما
 بلا یطاق عادی در مذنب مقوله متنوع است و در مذنب است عریض
 جایز و غیر واقع پس بنده حسب الظاهر با ایمان بلکه هیچ طاعتی
 زیاده از قدر طاعت مکلف نیست لهذا در حالت جنون
 و غفلت و موت و خراب و مانند اینها مسلمان بر مسلمان خود
 با قیست اگر چه در نیمه امر الی تصدیق ندارد چه تصدیق به شعور
 محال است و چه آنکه معنی لفظ ایمان که تصدیق و باور کردنست بر
 هیچکس از عوام عرب پوشیده نبوده است چه جای اصحاب کرام
 رضی الله عنهم اجمعین و حال آنکه عرض جریر بن عقیله و عدیه الصلح
 و السلام تعلیم ایشان بوده است بنا برین مقصود بیش از اخبار
 نیست از معنی لفظ ایمان بلکه مدعا نیست ایمان که بمعنی تصدیق
 است و در شریعت لزای همه تصدیق است بچند چیز لازم بود

باری عام در بخت نام لیکن دیده که به و ایمان آوریم و در کیفیتش دم نزنیم
بلکه کیف و صفت و مقابله را بوجه ابلغ از و نمی میاید نمود زیرا ذات اقدس
نه جسم است و نه جرم و نه عرض و نه محصور و نه مرکب و نه جزء و نه کل و نه معر
و نه محدود و نه در مکان و نه در زمان و نه در جهت و نه در پی و نه در پیش
و نه در است و نه در حجب و نه در بالا و در پایین و نه در ضیق و ابرام یک از
بها می کند از منشها است و ایمان و آرام و از حقیقتش غافل
می شویم یا او را تا دمل می کنیم با جمال و تفصیل و پیچیدگی در دنیا بچشم کمر اورا
نمیده است و حضرت سرور کائنات او را که دیده است در دنیا نبوده است
پس اگر که دعوی بدن نیست افشاش کند در دنیا زندق است و او را
شهر است نه دیدن و کلامهای اولیا قدس الله امرهم که دلالت
بر رؤیت دارند همه محمول است یا بر سکر حال که شهود را رؤیت
دانسته اند یا محمول سوال که ادعای امر جایز کند چگونه توان گفت
جواب معنای مشهور جواز امری اینست که شدن و نماند نشی و او را
اما معنی جواز از آیت باری در مذهب اشعری اینست که متعلق قدرت
باری نتواند شد یعنی خدا می تواند که در انسان را در این عالم قوی نماید

چرا از طریق و محدود و اگر عیش
کافر شود آن امر را جائز می

خلق کند که بدون مجازات و قرب و سایر شرا انظار او را به بیند همچنانکه
مرد کو را از جبین پشت اندکی جایز است که به بیند و این جواز را جمع
به کمال قدرت الهیست و نیز مخصوص و اجماع بر عدم وقوع رؤیت
است در دنیا پس هر عیش ضلال و ملامت بود و این ظاهر است و نیز این
جواز مشروط است باینکه گروی از چون بنیل گریای مرگ نماند نشیند و
تنگ نیست که هر چه در این دنیا حاصل شود کراسر چون است و از چو
به نصیب پس اگر که دعوی روایت کند مالین اعتبار کویا ادعای امر جایز
کرده است فافهم بر سر سخن رویم شب و روز و سال و ماه و روز و گذر و نماند
سخت و حال و مستقبل و ماضی در حضرتش نبود محل حوادث نیست
در هیچ چیز محلول ندارد و با هیچ چیز متحد نشود و هیچ ضد و مثل و شبه
نظیر و ظمیر و مادر و پدر و زن و فرزند ندارد در هر جا با همه کس حاضر و همه
اشیا محیط و همه کس از هر جانب نزدیک تر است اما نه معیت و احاطه و
قرب که بعلم و عقل اهل دانش یا بکشف و شهود از رباب بینش راست
راست آید در ذات و صفات و فعل واحد است تغیر و تبدل را هیچ کلام
از اینها را نیست اسما و مقسمه اش توفیق و غیر محصورند اگر چه هزار و

یک مشهور و نودنه مآثرند و هفت و یا هشت صفت ذات ازنا
زاید بر ذرات دارد که همه چون ذرات اقدسش با وجود و ایجاد
بصفت از صفات ممکنات نمی مانند و بقیاس عقل هر که نخواهند
اما حق سبحانی نمونه از آنها در ذات اقدس خلق فرموده اند بدان سبب
ادبی معرفتی بصفت مقدستر حاصل می شود و آمانه بکنه و یا است
همه با ذرات اقدسش نمی بینند و نه غیری که امکان جدای و کسبه باشند از ازل
تا باید با او بوده باشند و خواهند بود و آن صفات چیست است
و عدم و اراده و قدرت و سمع و بصر و کلام و بعضی گویند و بعضی بقارا
گفته اند اما مشیت و تزیین شاعره عین ارادت است
و منتهای لغزسی زندگیست و دانای و خواهش و توانای شغولی
و بسای و کویایی و آفریدن و پاینده و تیرگ نظم حضرت مخدوم
نورالدین مولانا محمد الرحمن جامی قدسنا الله بسره اسم را در
تفسیر صفات آوردن مناسب نمود اشارت بجایات
از صفاتش یکی حیات است که امام همه صفات است و نه حیاتش
بر نفس روح تن است بلکه او زنده بخوابتن است و او بخود

او بخود زنده است پاینده زنده گامی و گیر و زنده اشارت بعلم است
است بعد از حیات علم شعور علمی از سبق و بعد از قدرت و دور متعلق
بجمله کلیات متجاوز از آن بجز نبی است و نه نیست و یکمین مکان که
نه علمش محاط بود و آن علم یکت و در بیانها عدد و بر کما به است آنها
همه نزدیک او بود و ظاهر همه در علم او بود و حاضر اشارت باراده
از این آن بود از اوت حرکت حرکت لایزال و کمال است
فعلهای که در همه آنها نوبت در جهان شود پیدا کرد و اراده بود
چه فعل بشر و در طبعی بود چه میل حجر منبت جمله از مشیت او
مبتنی بر کمال قدرت اوست تخلیه از او شتر خاری نکند
مشیتش تازی و غافل که در بیان خوانند بکسر سوی از جهان
گاهند که بر نبال جهان ارادت او نتواند کاستن سر کمی و در همه
در مقام آن آیند که بران دره پفر آیند نهد در ارادت او بود
نتوانند دره افروزا اشارت به قدرت بعد از آن قدرت بود کامل
مراد است را همه شامل و در همه کار و همه حالت کار کرد به کمال است
از آن هر عدم که رسید رخت با خط وجود کشید اشارت به شمع و نور

هر یک از وصف سبب و وصف بصر است خبر علم معنی دیگر نیست
 از کوشش کشیدن او، نیست موقوف و پره و پره او بشود
 خواهد دور این دو یک، پس در روشن است با ناریک، حال
 ممکن بکنم عدم، پس در اندازن پیش نه کم، از سوال طلب هر چه
 رود، بر زبان یکان یکان نشود، اشارت بکلام آخرین و صف کان
 کلام بود، نه ممکن زبان کام بود، بر کلامش سکوت سابق نه نیست
 خائیش لایق نه، حقیقتی که عبارت حرف، با عدم گفت
 گفته ای شکر، عدم اندر ذوق آن سحران، به فضایی
 وجود و نقص کنان، و هر یکی از این صفات بالذات بسیط و یک
 باعتبار فعلت بسیار و بکثرت تعلقات از وجود و بساطت
 نمی افتد چنانکه وقت اندیش وجود و یکسان این همه لغو
 از وجود حرف نمی افتد مخلوقش اندک است از مقدورش همه
 عالم باو محتاج و او به نیاز مطلق است و هو الاحد الله الذي لم يلد
 و لم يولد ولم يكن له كفوا احد قاضی الحاجات مولی العظیای محبت
 الدعوت مفیل العزت تقدست اسما و احوال کبریا و ملائکته

و ملائکته
 و ملائکته اصل دوم از اصول ششگانه ایمان است که بگوید در ششگان
 خدای تعالی شانه که جسمهای لطیفه نورانیه منزهند از الوه کی توانند
 بر خود خود شکلهای کوناگون نه ارجح اکابر اولاد او مندر ابدان این
 جوده اند چنانکه جمیع نصاری کونند و نه جواهر مجرد و مخلف بالذات
 مرقوس ناطقه بشریه را چنانکه زغم فلاسفه است و اما ملائکه برای
 تائید حج است و ما هم مستعمل است و ما خود از ملامت است
 بمعنی شدت حج ملک بوزن در نس بغیر از الک بمعنی سالت حج
 ملائک بوزن مفعول بتقدیم عین به تیس یا از الک است بمعنی پیغام
 رسانیدن حج ملائک برایت حج بوزن مفعول به تیس یا از الک است
 بمعنی شدت وقت حج ملائک بوزن فاعول برایت امره بوزن نه
 به تیس و میتوان بود که حج ملک شد مخفف یکی از اینها بقیاس ملائکه
 بر کتب تقدیم چنان و وسطه انزال کتب را بر سبل هم برین جهت
 تقدیم فرموده است تقدیم هر دو بر سبل تقدیم و آن هم تواند بود چه
 معشر ملائکه از روی روح در احوال مقدّمند و سبقت کتب خفای
 نثار و قطع نظر از اینها بر روی کلام مجید هم مقتضی این تشریح است
 و این ملائکه نیست که بداند هم مدکان خدا بند نه انبیا را و مختار آن دی
 چنانکه گفته میگویند تعالی الله عما یقول الظالمون و المشکون علو
 کبریا و همه درستان خدا بند و فرمان برداران وی تعالی در کناه و نا

نافله و ماد که نوری و زنا شوهری منزله و بریند لیکن از حضرت عبداللہ
 عباس رضی اللہ عنہما مرویست که زمره از ملائکه هستند ترالد و از زنان
 باجن میگردید و ابلیس از آنهاست و ثقل ناروت و ماروت و ابلیس و ز
 لائیکه متبادرند از کریم انجعل فیها من یفسد فیها و یسفل الدماء و
یحمل لنتیج مجذبات و تقدس لک هر ناقص عصمتشان نمیشود
 چنانکه در مخصلات مبسوط است بر سر اصل رویم از مقام افزین بیشتر
 اند از بسبب بسیاری غیر از مقام حقیقی هیچکس از عددشان آگاه نیست در
 تمامی کسی نه جای قدی نیست که نه در فرشته در کوع یا در سجده باشد و در
 تمامی موجودات از آسمان و زمینی و نباتات و جمادات و حیوانات
 و قطره ای باران و شاخ و برگ درختان موجودی نیست که نه فرشته بر او کل
 و بونق فرمان پروردگار عالمیان در و مدبر و متصرف است و اسکا شد در میان
 خدای و مخلوق او تنها بعضی بر بعضی از فرشتگان و بعضی بر بعضی از آدمیان
 به پیغمبری مبعوث میشوند بعضی همیشه در رکوع و برخی دایم در سجده و زمره
 در استغراق شهود و جمال اندکس جل جلاله از عالم و آدم پیچیده و در یک مقامی و انداز
 انجایارای تجا و زنا رند و دوسه و چهار و چهار و زیاده تر بر دارند و فرقه خازان

۱۹
 هستند و منزهان رضوان است علیه و زمره فرقه دوزخند و شکنان
 مالک است علیه السلام و زمره جهنم که استعجاب اهل دوزخ با همان خازان
 اند نوزده تن یا نوزده صفند و اکرام الکاتبین که حفظ اسم گفته میشوند
 چهار شخصند و در روز و دوزخ و در شب یک بر جانب راست و ایمن
 یسند و خواست و در یک بر طرف چپ و مادر و کاتب شریف و موکل
 عذاب سوال و جواب و نیکو و نیکو و مسلمان و کافر را و بعضی مثل مدنا
 مشر و بنیر و بعضی بر بعضی شرف دارند و افضل همه فواص ملائکه اند که
 چهار شخص و چهار صفند اشخاصی اربعه حضرت جبرئیل است علیه السلام
 که صاحب پیغام و مرست و حضرت اسرافیل علیه الصلوة والسلام که موکل
 نفخ صور است که دوبار در روی و مد در بار اول زندگان به غیاز حی و بعثت
 جلال نه و آنانکه می آیند میگردند و در بار دوم همه مردگان زنده میشوند و مد
 حضرت میکائیل علیه الصلوة والسلام که نفی و بسط زمینی و تنگ و فراخی روزی
 بد و مفوض است و حضرت عزرائیل علیه الصلوة والسلام که قبض الارواح است
 و احضان چهار کانه حله العرش آنکه امروز چهار و فردای قیامت هستند و
 مقربان که نزدیکان بارگاه اندمند و کربیان که فرشتگان عذاب و درار
 نیل ملائکه اند و میان که فرشتگان رحمتند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

و هر جا که خواص ملائکه گفته شود این هرگز بیکان مرادند و در اخلاص
 ایشان اسم در میان سخن هست و این بزرگان خواص اند هر
 غیر انبیا شرف دارند از نبی آدم و عوالم بشر که صلی و اولیا مرادند
 بر عوالمشان و عوالمشان هرگز بیکان بشر نفوق دارند و ملائکه
 ملائکه بنفخه نخستین میزند بجز از جمله العرش ملائکه اربعه که بعد از آن خواهند
 مرد و بنفخه دوم زنده میشوند و غیر از ایشان که پیش از آن زنده خواهند شد
 چه این بدو را در اصل ایجاد و احیای بعد از موت از مردی روحی مقدم
 و در مردن از همه مؤخرند و کتب و اصول از اصول است ایان نسبت
 که بگردی بکتابها منزله اولی است نه که فرد و مستند و آنها را بعضی از غیران
 خود با الفاظ یا نقوش حادثه در الواح یا بر زبان فرشته یا اینکه اسرارند
 و صفت قائم اند بذات حق جل شان نه مخلوق او و نه چنانکه خواهی شنید
 و نه انشای ملک و نه گفته پیغمبران و نه از جن صوت و هر چند در و دهن
 و نه در زبان و نه در خط حلول نمایند اگر چه از هر یکی از آنها مفهوم میشوند و همه
 حقد و هر چه در آنها است است و امکان و تقبیل بکثرت باشد
 به تحقیق یا انی می بینند نه اخبار بعقاب یا کذب مخصوص بخلاف
 و عدالت و نه وعید چنانکه به نقل و عقل می رسد و بهای نصیحتان از

از ظاهر حرف نباید نمود و آیات منت بهست از اسرار الهی که در حقیقت
 معانی شان آگاه نسبت بجز از جناب قدس خداوندی و بعضی ارباب علوم
 الهیه را هم بر بعضی از آن اسرار اطلاع می بخشند پس ایان با آنها میاریم و از
 بیان معانی شان لب میزدیم و شاعر شکر الله سبحانه و تعالی و تفصیل در آنها
 تاویل و تفسیر اند مثلا معنی الله فوق این بهم کلام حکمت گفته اند میگویم
 ایمان داریم کلام او است که در هر مردی حق تعالی از آن کلام و روحی است و ایمان
 بدو داریم اما نمیدانیم و روشن چیست او خود میداند یا میگویم هم چنانکه علمی دارد
 نه مانند علم ما و او را و نه مانند او را و نه مایه ای دارد و نه مانند بدما جسم است
 و مرکب از گوشت و پوست و استخوان وید او که منزله از جسمیت
 و ترکیب و لوازم اینها این تاویل اجابیت یا میگویم مراد از بدست
 این تاویل تفصیلیست و علی هذا القیاس بر اصل سخن رویم و بعضی آیات
 کتب منزله در نقطه یا در حکم یا در هر دو شرح جایز و واقع است و قرآن را از
 سایر کتب امتیاز است با آنکه ناسخ و احکامات و بطوری که در هر کس و عالم است
 علیه السلام بود همچنان با هر روز و تا بقراط روزگار زیادت و نقصان و
 غلط و سبب این است و نخواهند بود و تمامی علوم اولین و آخرین در روح و عظم

بر ما چه

معجزات است و کما فی فرض تمام انحراف و ملک متفق شده که مانند شش
بعوضه بطور آرد ممکن نخواهد شد و فصحی عرب با وجود کمال فصاحت مقدار
سه آیت را از مثل او نتوانسته اند که انشای نماید و همواره معارضه او عجز
و جبره مانده اند بجهت قدرت با سبب بخرج مراتب بلاغتش از طوق بشر
بنا بر غایت سیاقش که نه نظم و نه نثر و نه سجع و نه جزایات با وجود اینکه
ترکیب عبارتش از حروف افعال است که با ذره ترکیب مجاوره بخای
عربست و تمام کتب که در صد چهارده نفر و آمده به قول مشهوره از انما
بر آدم و پس از شیت کسی بر او رسیده ابراهیم و انبیا ستمی الهی و تورات
موسی در نبود او و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و علی کون الصبی
و سلم و کوشش هر شش بشنو چنان کسی خواهد که امری یا نسی یا ندای یا اخباری یا استخبار
کنند از آنیه پیش از آنکه در نفس خود میاید معانی را که از انما با الفاظ تعریف میکنند و انما
در نفس معانی نماید آن معانی را کلام نفس میگویند و با اختلاف عبارات
مختلف نمیشوند و هر چه در کسی و ترک میکنند مثلاً و الفاظی که دلالت برین معانی
کنند کلام لفظی اند و عرب یا فلسفی یا غیر اینها گفته میشوند پس کلام نفسی صفت
بیست فایم بنفس متغایر علم و اراده و سایر صفات منوره و کلام مرکبست

مرکبست از حروف مرتبه جاری از زبان متکلم و ساری و کوشش سامع
که دال است بر کلام نفسی پس بدان که کلام حق جل شانه حقیقت
از غیر مخلوق قائم بذات او و حق منافی سکوت و حرس و انوائی متکلم
متغایر علم و اراده و سایر صفات ذاتیه از ازل یا بدیهه تخیل خاموشی
بهمان یک صفت متکلم است و اولی صفت حقیقی است نه متعوض
و نه متعدد و نه عرب و نه سریانه و نه عبرانی و نه اخباری و نه انشائی و نه امر
و نه نهی مثلاً از جنس صوت و حروف نیست نه در خط می آید نه در زبان
نه در کوشش نه در ذهن لیکن از هر یکی اینها باعتبار وجودی غیر از وجود
خارجی مفهوم میشود و بهر زبان معتبر میگردد پس اگر به عرب معبر شود
قرآن است و اگر به سریانه انجیل و اگر به عبرانی تورات و با هر یک گفته و
بتغیره تعانی میگردد پس اگر یکی تعانی گیرد و جزایات و غیر محکی انشائی و با هر
امر و نهی و مکنایا بدین سبب گردی اگر شرت و تبدل بدانش نشینند
چنانکه گذشت و همه کتب منزه و صحف مسدوره از ان صفات و این صفات
صفت خدا و کلام نفسی او و انما بالذات میگویند و باعتبار جلوه کردن در
لباس عربیت قرآن چنانکه گفته شد و وحی منزل را که نظم معروف مؤلف

از حرف و بالفعل مکتوب و ملفوظ و مسموع و محفوظ ادیان است کلام
لفظی و قرآن میگوید و به صفت خدا هم نسبی میشود و باعتبار دلالت و این
اگر چه صحت نوحی دارد اما تقدیر شخصی و تجوی دارد و این که هم را قرآن میگوید
بعضی را از آن هم میگوید و اهل حق بعد از اتفاق بر قدم و غیر مخلوقیت کلام اول و
جواز تلفظ در کلام ثانی که لفظیت مختلفند بعضی بنفش نهاده اند و بر غیر
به بداهت حکم بحدوث مخلوقیت کرده اند و گویند که به تقدیر هر دو نشی هم او را
طاعت بناید گفت مبادا ما را بسوی حدوث کلام نفسی کشد چه ذهن بشر
از دال بمذلول سخت سریع الانتقال است و هر دو کلام الاقوام پس اگر از اهل حق
سخن از حدوث گویند مرادش نظم مؤلف است پس همه متفق اند که کلام نفسی
و لفظی هر دو کلام خداست اگر چه بعضی براه بخورند و نه اند لیکن در اضافه تفاوت کرده
اند بنشی اگر اضافه کلام نفسی بخواند اضافه صفت بموصوف و اضافه
کلامی لفظی با و تا اضافه کلام نفسی مخفی است بخالق سوال از تقریب بن
فهم شد کلام از خدا شنیده نیست پس معنی سمعت کلام الله نیست
شنیدم نظم مؤلف را یا اینکه از اصوات مسموع فهمیدم کلام از او در در دو
صورت هم انبیا بلکه هم خلق را سماع کلام میسر است پس اختصاص حضرت موسی

۱۲
به تعلیم چه وجه دارد حضرت موسی علیه الصلوة والسلام کلام از او را
راه طریق خرق عادت بدون صورت و حرف شنیده است چنانکه حضرت
بازی را در آخرت می بیند بدون کم و کیف و این سیرت موم را باید
صوت شنیده است اما تمامی جز او از جمیع جهات باز جیتی امانه بصدا می کند
روح و نفس داخل می باشد و توسط امری بود و در هر سه صورت وجه اعتبار
ظاهر شد و سماع سرور عالم و شرب معراج و جبرئیل این در وقت تنگی و حی
نیز چنین است و الحمد لله رب العالمین و رساله اصل چهارم از اصول
سه ایمان نیست که بگوید به پیغمبر ان فرستاده خدای تعالی شد نه رسول
جمع رسول است و رسول صیغه فاعول است بمعنی مفعول و لغت بمعنی فرستاد
است و در شریعت به قول مختار از او میان از او و بهترین همه معاصران
خو و غیر از انبیا و خلق و خلق و علم و عقل سلیم از صفات ای ذیة معصوم از
کتمان صغره و کبره پیش از نبوت و پس از آن بری از علل منفرة چیز کور
و تنگی از اول بعثت تا استقرار نبوت شریعتی بر وفراونده بندگان چنان
حق تعالی با امر برسانیدن آن به بندگان خدای و اکثر این امر باو شده باشد و او را
نبی میگویند نه رسول و قول چنانست که رسول و نبی یک معنی دارند و در

بن صفیه و شمول دیوش بن متی و داود و لقمان و سلیمان و زکریا و یحیی و عزیر و عیسی
بن مریم و ذوالقرنین رسیدا لرسلین محمد عربا علیه و علیهم و عیال کل و صحبه الصلو و
السلام که بحسب رتبه و تفضیل مادر نبوت خضر و لقمان و ذوالقرنین سخن هست همچنین
در نبوت و نفی ذوالکفل بنا بر نبوتش گفته اند البسی است و گفته اند ادب بی گفته
اند زکریا و ازواجیت اعتقاد است که بدایه ابراهیم خلیل الله یعنی و محبت خلائی
خدا است که از غریبه او ظاهر بوده است و موسی کلیم الله یعنی هم سخن خدا است که با
او گفتگو کرده است چنانکه گفته اند و عیسی کلمه الله یعنی سخن خدا است که با پدر بخود
قول کنی از مادر زاده است یا از بی که منفع بوده است که با کلمه خدا است که از روحی
مومنا بگوئی اولاد ادم رسیده و از زودتر شده اند و علم غایبه ایجا دعای و کردار
بهر اولاد ادم اعنی محمد عربا را بوجه متعدده که از جمله آنهاست عدم جواز نسبت نرسیدن
با ان حضرت اوصاف دشمنان که در رکن اول اسلام بیان کردیم ممتاز باید دانست
اگر چه عمران و حویر بدون از طاعت بشر است یکا گردیدن است بمعراج ان سرور بنی
و بیداری در شب از کلمه یا سبحان الاقصی و از انجا تا باسان و از انجا تا خدا فراموش بیان
کفایتی چنانکه در خطبه و کتب نفحات مطهر است مانند سحران حضرت جبرئیل
از حرم مکه تا بسدره المنتهی و ان در خنیت از آسمان هفتم که علوم اولی و آخری است

۱۹
و عروجات تحت عاز و زولات فوقا بعد و منتهی جیش و و بدین ان سرور بر
نبیل را در انجا بصورت اخیلیش نشسته بال و باز مانند ان او از ان حضرت
در انجا و سواری براق از مکه تا بیت المقدس یا آسمان هفتم و ان جانشین است
سفید رنگ نهاده و نه زهره در تر از سر و زکریا و زکریا از غایت سرعت می
هنه کام خود را بمنتهی نگاه خود و اما است ان حضرت انبیا را در مسجدا فی
در نماز عیث یا صبح و از انجا نصب شدن معراج تا باسان هفتم یعنی
نزد با که یک پایش از سیم و یکی از زرد بود و بر رفتن ان حضرت یا جبرئیل
بر ان و خدا و تفرقه ملائکه در بی و سیار ان زبان مران حضرت را و نشدن
در و از نای آسمان بعد از کشف حاج و بشیر جبرئیل به قدم تریف ان سرور
و دیدن بعضی از پیغمبران را در هر آسمان و تر صیب نمودن بسم سرور عا را
و شدة المنتهی را با هزاران غریب و اهل بهشت را با همه نعم و انوار و
و انجا بهشت و اهل و دوزخ تا با همه الام و اسباب تعذیب در دوزخ
دیدن و از ثنوق لقای صباب اقدسی التفات به چگونگی ام نمودن و از سوره
تا ملبدی که او از زینت و قلمهای ملائکه را می شنید و تنها رفتن و بعد
آزان آن نزد دیده افرینش را در زرع غوطه دادن و بر و خرق نهادن و از

می باشند از حجاب مسافه با صد ساله راه بعد از آن رفرف را که بسطین
 سبز نرخی بر نور افتاب غلبه میکنند پیش ایشان نهادن و بر کواشده
 و از کرسی که نشستی و بعرض مجید رسیدن و او را و زمان و مکان را پس انداختن
 و بتمام خطاب مستطاب از و تاب رسیدن و جمال به جمال را چنانکه در آخرت
 بنشیند دیدن و کلام از دلام را بدون صعوت و صرف شنیدن و زیاده
 به زیاده به تجید و خدای الهی کشدن و خطاب حضرت باری را جلالت کرامت
 جواب با صواب دادن و پنبه غار را بر دوامه مرحوم او فرض نمودن و
 بار تابانیت ره حضرت مری و برای تحفیف آنها عروج و نزول نمودن و
 آنها به پنج فرض رسانیدن و آنچه خدا دادند و او یافتی و دیدن و شنیدن و
 با هزاران خلعت و تشریف و تکریم بخاکه خود عودت فرمودن و فرموده

امروز کرم بودن هم مطابق اصول و سنت است اگر چه همه
 از واجبیت اعتقاد نیستند و در بعضی از اینها سخن هست بر اصل
 مدعی ویم از دهر امتیازا حضرت از دگر پیغمبران اینکه سید المرسلین است
 همه پیغمبران چه آدم و چه غیر او و سبب نشین لوائی او نبی و پیغمبر بر احوال
 به پیغمبر نرسد فرستاده است که نه با پیمان موکد به و امر فرموده باشد که اگر پیش از

محانت بدولت و دیدار آن بکنه نموده از دوا در رسیده و ایمان ارد و او را
 یاری و مسدد کار کنند و الا هم میرونی با قوم خود یا پیمان عظیم بند که هر وقت
 بان دولت رسیدند صابنا می کنند و اینکه قائم النبیین است که اگر چه بالذات
 قائم السلام و وجود و سبق و اول موجود است اما طفران بنوت بذات
 منبع کالاتی ختم شده است که بعد از پیغمبری نخواهد بود و حضرت روح
 المعین بنی و علیه الصلاة والسلام اگر چه بعد از نبی در عهد حضرت مهدی صا
 حب الزمان علیه التحیة والسلام بنزل خود فضای کریم را را شکست خودی
 بر نبی میفرمایند اما بشریعت آن را در دعوت میکنند و پیروی دینی میان
 او خواهد بود و اینکه رحمة للعالمین است که نمرده نیز عالم از خوان نعمت
 عامه و رحمة تامة او نواله قرار و ذله بر در پیغمبری و رسول بر تمام انبی و جان با
 تفاق و بر سر حیوانات و بر ملک و جاد و نبات با صفات جمعی است و بی
 پیغمبران دگر هر یک بطائفه از بن آدم مبعوث اند و اینکه یک بر جمیع انبیاء
 بمجموعه فضل در دایم که هرگز در قرآن خدای تعالی او را بنام نامی خود خطاب
 نه فرموده اند سیر انبیاء بلکه او را با ایها النبی و یا ایها الرسول
 مانند انبیاء گفته اند از در تعظیم و توقیر و اینکه هر مجوه و فضیله و کرامتی

که بیکه از انبیا داده باشند مانند او را بان سرور داده باندوب معجزه و فضل و کمال
که ان سرور دارد و بیکدام از انبیا کرام علیه الصلوة والسلام ندرند چون
شق فر و تسبیح جو و تکلیف شجر و کریم صانه و جوشن اب صاف از هر جهان اصابع
کریم اش تا انچه خدا میداند و مانند تقرب تام و مقام محمود و شفاعت بکری
و چون عوض کفر و وسيله و فضیله و دولت و بدار پستی از دار القار و ا
تفرد بخلق عظیم و امتیاز از همه در دین و یقین و علم و حلم و صبر و شکر
و زهد و عفت و عدل و مروت و صفا و شجاعت و تواضع و حکمت
و نادب و سماعت و ترحم و اذیت الی ان الله سبحانه با تمام وجود او
که در بیان تفاضل انبیا گفته شد و اینکه معجزاتی بجز از حضرت عالم الر
والحقیقات که شمار نمیشوند کرد و اینکه دینش بهترین ادیان و شریفترین کج
شرائع و اقدس نکوترین امم انبیاست علیه و علیهم الصلوات و التحیات
اما در امر موصوفه اش اولیا بر سر است و ال و اصحابش را بر جمیع اولیا
شرف است و در میان همه حضرت زبیده منته خلافت صدیق اکرام
الایمه ابو بکر بن ابی قحطه رضی الله عنهما بعد از فضیل انبیا بهترین اولیا
و افرین اولاد آدم و خلیفه اول است و دینش از زمان نبوت هم بعین

عنایت الله علیها و از صمت کفر و ضلال محفوظ است بعد از خلیفه
دوم فاروق اعظم برگزیده ایند و باب امام عربین خطاب رضی الله عنه
بعد از و خلیفه سوم جمع الروا احسان منبع الحیا و الایمان ذی النورین
عثمان بن عفان رضی الله عنه بعد از و خلیفه چهارم فطر العجايب مصدر
الغرائب اسد الله الغالب امام بن ابی طالب رضی الله عنه بعد از و خلیفه
پنجم قره عین المصطفی خلیفه ارشد مرتضی امام حسن مجتبی رضی الله عنه
و سلمه خلافت که بنی نبی غیر است بعد از کبر و عالم صلی الله علیه
و علیه السلام بایشان ختم است و ان مده سی سال بود بعد از ان پادشاه
و امارت است بعد از و بکر گوشه رسول نور دیده مبد و بتول امام معبد
شهرید صبی بن علی رضی الله عنهما و جمهور اهل سنت بعد از علی بقیه
عشره مبشره را فرموده اند اما بدون ترتیب و بعضی از تفاضل صبی
توقف کرده دارند و این افضلیت بمعنی کثرت ثواب و ترک وطن
واجبات و سبقت اسلام و انهم تمام در اتباع سید الانام و تزویج
شرائع و وفور نافع و اقلع ماده کفر و فساد و تشیع اراکان رشد
و سداد است و حضرت علی رضی الله عنه مقدم است در اسلام اما

سبب بصغوس و عدم قول و نسبت قرابت و هم خایک سرور عالم در
وقت ایمان ایشان باعث انجذاب قلوب و عبرت نفوس و ظهور و
افاد و کبر و ترک کفار خود و ...
...
نذاذ و باعتبار اینکه از نظم طاهره سید کائنات علیه و علی اله افضل
الصلوات و التحیات محظوظند اگر حبیبی را براسی خود حتی بر صدیق
و فاروق تفضیل دهند رواست اما این فضل را جزئی میگویند
و از همی جهت حضرت فاطمه زهرا را رضی الله عنها با تفاق بر خدیجه
و عایشه رضی الله تعالی عنهما فضل توان داد اگر چه فی الواقع در تنوید و
توقف و تفضیل هر یک از این فائزین رضی الله تعالی عنهن سخی نیست
و از احادیث مفهوم که این هر سه فائزین و مریم و الهه عیسی علیهم السلام
و السلام و السیما و حضرت زهرا و هم زنان اولاد آدم باشند چنانکه
منطوق حدیث است که فاطمه رضی الله تعالی عنها سیده زنان بهشت
و حسن و حسین علیهما السلام و تر جوانان بهشتند پس هر یک از اصحاب
بقیم اهل بدرند پس اهل احد پس اهل بیعت الرضوان رضی الله تعالی عنه

عظم و عن سائر الصحابة و التابعین اجمعین و صحابه کرام را که یار و مددگار
و حامی و مستند سرور عالم بودند و هر یک از آنها را نام خود و صحابه
بدون تران کور درست میباشد و هست که جناب رسالت مآب صلا الله
علیه و سلم فرموده اند که هر که ایشان را دوست دارد بدوستی من است
میدارد و هر که ایشان را دشمن دارد بدشمنی من دشمنی میدارد و هر که
ایشان را بیایزاد و مراحمی از نژاد و هر که مرا بیایزاد و خدا را از نژاد و هر که
خدا را بیایزاد نزد یک است که او را بکیر و تنبیر فرموده اند هر گاه صدافوا به
فیهم دریر از اوست من محبت اصحاب مرا در دلش مرا نذر و لهذا
از وقایع که در میان ایشان گذشته است بدکان شدن مظنه مواجب
ریاست نمودن علامت بد بختی است که نفوس زکیمه ان بزرگواران
برکت صحبت سرور عالم از نقصب و هو و صب منصب دنیا عطر و
مزله و از عرض و کینه و نف نیت مذهب و بر شده بود که چند روز
در صحبت یک از اولیای عالم است ان سرور باشند که فرشته جبرئیل در منزل
او نید سلطنت مفت اقلیم را بجوی نخر و چگونه روا باشد که باران جفا
او با وجود طول صحبت و ترک وطن و تنهات و بذل نفوس و اموال

در راه آنحضرت هنوز بیلای نفس گرفته و برای صیقل دینای فانی متمسک
 کارزار باشند مگر این بدگمانان غیبه اند که بغض آن بزرگسازان بیهوده
 آن سرور نقصان ایشان لغو و بالله تعالی نقصان ضلالت موجود است
 میکشد و لهذا اکابر دین فرموده اند ما آئین رسول الهی را نمی یوتز اصحاب یغیر
 ایمان به پیغمبر خدا ندارند هر که بزرگ ندارد یاران او را و اهل جبل و صفین
 را در نزاعی که با حضرت مرتضی کرده اند از مظنه طعن و تشنیع دور و بیم را
 معذور بل با جور میابد نیست که در حدیث مستحکم و معتبر را ابروی
 و مصیب را هر یاده اجر حاصل است و شک نیست که آن بزرگواران
 هر نزاعی و کشاکشی کرده اند همه از روی اجتهاد و بعزم است نه از وجه عناد
 و بر جهت فرض است که عمل بمقتضای اجتهاد خود کند اگر چه مخالف رای
 از خود بزرگتری باشد که تقلید در حق او ندارد است نمی نیسی که شکر در
 امام اعظم رضی الله تعالی عنه چون ابویوسف و محمد رضا گردان امام شافعی
 رضی الله تعالی عنه چون ابونور و مزین چند تا مخالف امام و متکلم خود حکم نموده و
 حرام کرده است و خود را حلال و حلال کرده و حرام نموده اند و هرگز کسی
 نمیکوید که بکرده اند یا نه کار شده اند زیرا که مجتهدان پس غایت اینست

که حضرت

۲۳ که حضرت ابراهیم رضی الله تعالی عنه از حضرت معاویه و عروسی بن
 العاص رضی الله تعالی عنه شتاب بزرگتر و عمامه و عبا و عمامه و عمامه و عمامه
 اجتهاد و رایی از خود و قوی تر و محکم تر باشد این اسم برایشان تقلید حضرت
 عمل کردن جایز نیست بلکه عمل بمقتضای اجتهاد خود واجب است کمال غم
 از مهاجرو انصار در واقع محل و صفین همراه علی و مطیع و شفا داران
 بوده اند و انتقال او را واجب دانسته اند و همه مجتهد بوده این دلالت
 بر وجوب اتباع علی میکنند و منع مخالفی را اگر چه آن مخالف صحابی و معتبر
 بعزم جواب اصحاب بیکم موافق حضرت علی را کرده و واجب دانسته اند
 نه از روی تقلید نیست بلکه بمقتضای اجتهاد است که اجتهادشان
 مطابق او بعزم است لهذا چند از اکابر اصحاب هم مخالف او بعزم
 اند و نزاع را با او واجب دانسته اند خلاصه اکابران وقت سه گروه شده
 اند گروهی با اجتهاد حق را به طرف علی دانسته اند لهذا اتباع او را بر خود واجب
 گفته اند و گروهی را بطرف محمد بن ابی بکر انحضرت فرموده اند لا جرم محمد بن
 او موافق مخالفان او را لازم شمرده اند و طائفه سراسر را در بزرگواران
 و ترک اتباع هر طرف دانسته اند برین با یکدیگر امام بنیامده و

در کتب عاقبت نشسته اند و در هر فرق حق و باجورند سوال از ابی کلام مفهوم
 شد که حی بان حضرت علام بر حقند و مشهور ضبان است که هر دو جاه من
 به طرف حضرت علام بوده است و حی ربان او مخطا اگر چه در خطا معذور بلکه ما
 جررند و در بسیاری از کتب هم چنین است جواب بعضی امامان دینی مانند
 شافعی و عمر عبدالعزیز رضی الله تعالی عنهما نسبت خطا را به هیچکس از اصحاب
 پیغمبر نسند نه ضبان که گفته اند خطا بر زبان گرفتن خطاست و بر دو قول
 و حق ناصح هیچکس را لب نمیکند بلکه میفرماید ضبان که ضایع
 دست ما را با زبان خود کرده ما هم زبان خود را به او داده نمیکنیم و
 طایق اسم نیست و آنکه نسبت خطا را تجریر میکنند بعد از وقایع
 و تفصیل از دلائل ضحیده اند که نفی الامر من بطرف علام است بطوری
 اگر با مخالفان خود را فرصت مناظره میشد هم را بر او خود رجوع میکرد
 چنانکه در حرب جمل نسبت بحضرت زبیر واقع شد و او از منازعه اش تائب
 و نادم گشت نه اینکه در عیبی حرب علام و منبوا و دیگران منقول و عیینه
 و عا سکر او شاکر باطل منقول بعم اند و این هم بنا بر تجریر خطاست
 مرجع خود را در احکام فرعی شریعه و این خلاف رای اشعریست اگر چه

اگر برانند در این زمانه مرض قلبی بسیار است و مردمان نسبت به بعضی از
 اصحاب خصوصاً نسبت به حضرت معاویه و عمرو بن العاص رضی الله تعالی عنهما
 باادب میکنند و نمیفهمند که از ارشاد از سید فخر است صلی الله علیه و سلم بلکه
 نقل میکنند اگر کی معاویه و عمرو بن العاص را دشنام دهد اگر به ضلال و کفر دشنام دهد
 او را میاید گشت و اگر بدشنام کند بدشنام مردم متعارف است دشنام دهد
 او ایضا بد بعقوبت سخت مبتلا گردد مثل الله تعالی العاقبة فی الدنیا و الاخرة و
 نطلب منه المی بالقاء صاحب اصحاب حبیبه الذین لا یجهم الا من من تقی و لا یفهم
 الا من اتقی شقی یحیه النبی اکرم صلی الله علیه و سلم و امام اعظم ابو حنیفه نسبت
 کوفه و امام دارالایمزه مالک بن انس و امام احمد بن حنبل بنیل محمد بن ادیس
 الک فقی و امام ابو حنیفه بنیل بنی امیه و امام هدی و زین العابدین
 امروز در ب طایفه ای که تابع به یک از ایشان نیستند در خطاست اگر چه
 انچه هم بر حقند چون فقرهای سببه و عمر بن عبد العزیز و سفیان ثوری و عبد الله
 او زاهر و سفیان بن عیینه و اسحق بن داود طاهری و عمار بن شراحیل شعبی و
 بن سعد و اعشی و محمد بن جریر طبری اما مذنبان اکثرا بیرون از خطاست
 و بهیچ سبب هیچکدام از اصحاب کرام و ائمه اهل بیت را علیه السلام و التحیه و السلام

تقلید غیر باید نمود اگر چه هم بر حق و مادی و هر یک هدایت تمام عالم را
 کافیند و همچنین که اتباع در فروع در فضای سرزمین برائمه ابو بکر حضرت در
 اصول هم بر امام اجل قدوه فرقه ناجیه ابوالحسن عیسی اسماعیل شری رضایه
 و امام پیشوای اهل سنت ابو منصور ماتریدی رضی الله عنه بعد از کتاب سنت
 حضرت و طریق اولیای حق است و کرمی فی نفس الامر فی الف شریعت نیست
 و اکرامات اولیای حق است بلکه امام یا فقی تنها کرامات حضرت غوث الثقلین
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره میگوید بجز تواتر رسیده است یعنی در مجال
 تردد نیست چو تواتر مفید قطع و هیچکس با از اهل قبله کافر نگوییم تا کفر با و نقل
 سراز و نرند و هیچکس را بخصوصی نمیکنیم اگر چه ظاهر کافر باشد به یقینی ندانیم که
 ختمش بر کفر است بنا برین در لغت نیز بدیدیم توقف بر است نسل الله حسن
 الخاتمه و نفوذ به شوقها بجاه حبیبه علیه و علی اله الصلوٰه والسلام
 اليوم الاحد اصل پنجم از اصول ستم ایمان نیست که بگوی بروز بیست که روز
 قیامت است و آن از مرکز است تا آخر ماجرای رستاخیز او را روز بیست میگویند چه که
 مانند روزهای معاد نبی در دنیا ندارد با اینکه پس از دنیا افتاده است و در صورت
 فراوان روز قیامت نه روز مقابل نشب با اینکه هر چه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

و علیهم السلام اجمعین از آن خرد داده از انحراف و مقدمات چون ظهور مهدی و انجمن
 و نزول عیسی علیه السلام و خروج و خیال اعدا و ناله و نشت عینه و کرم و دواب و انحراف
 و خروج و ما مزج و بر آمدن انقباض از غریب و دود عالم کرد و فرود رفتن زبانی
 یکبار در مشرق و یکبار در مغرب و یکبار در جزیره عرب و یکی علم و دیانت
 و بیماری فقر و هیهات و سر در آید اصلا و ناپایان و لم شدن آن
 معروف و نهی منکر و بیرون آمدن انش از زمین که مرد و حاسبی زبانی محرز
 برانده و غیر اینها چنانکه در بیان امارات ساعت در شرح همین حدیث
 فراهر شنید الله الرحمن و از وقایع و ما بعد آن از بیهوش شدن کوهها و پاشیدن
 آسمانها و فرود ریختن ستار و تبدیل شدن تمام سرزمین و به نور شدن
 افتاب و ماه و بهم آمیختن تمام دریا با تلخ و شیرین تا هم یک دریا شوند
 و آتش گرفتن و خشک شدن همه با سیر ما جرای قیامت همه است
 و انبیه است با کم و زیاد و تفصیلش این که یک یک بداند و بجزم باور کند که
 عذاب قرم کافران و به کاران و راحت کور مسلمانان و نگر کاران را
 و مرده زنده کردن و در قبر نشاندن و آمدن نیک و شکر و از او پرسیدن
 که خدای تو پیغمبر تو کیست و دین و پیشوای تو کدام راست است و اگر جواب

داد راست که بر خرد حق او گشت و در روز از بهشت از سوی قرنی و
 میشود و صبح و شام جای خود را در بهشت عین و ملک سوال با تینم و تیر
 او را میگذارند و میروند جملنا الله معنی لقی حجت و بفضل العظیم و اگر
 در جواب ماند بجزای آنی جز نندنجوی که بخ از انی و حق نام او را میخواند
 و قرآن و احسن بقرآن که میخواند و در بهشت و در بهشت و در بهشت
 دوزخ بر روی گشت عین میشود که در بهشت و در بهشت و در بهشت
 با انواع عذاب و تهدید است و روز بعثت که نفا میشود بخلاف الله معنی
 الحقیق فی الجواب بجاه بنیم الکیم اند هو الیوف الیم و هم باور کرد
 بعباد صبا و اعنی بعد از ترکیب اجزای متفرقه و استخوانها را پیوسته
 و با بجا د اجزای معدوم و در آوردن ارواح در بار که بعد از مرگ تمام ضایق
 را از نه کردن و از گور برانگیختن و بموقف حشر آوردن و کنایه باین پرواز
 نمودن نامهای اعمال و نیکان را از سوی راست بهشت آمدن و
 بدان را از پس پشت با از سوی چپ بهشت چپ آمدن و صاحب اعظم
 شمردن کردارهای نیکان از نیک و بزرگ و خود و بزرگ و انگار و نه
 چه بدتر اعمال و چه بشمار است اعضا و چه بملک مل از وی به اعمال ای بس کردارهای

نیکان که از آنها کرامت است باین اطلاع ندارند در موقف حشر حق تعالی
 به هم خود را میروند و میروند و سوال عین برسد و ملائکه انی و حق را
 که در دنیا چه کرده اند و ملائکه کیفیت از نعمات عظمی که عین و تین و حق
 به انیا و پیغمبران از چگونگی تبلیغ احکام دین بعد از الله و ام انیا را از
 کیفیت اتباع و پیروی انیا و گذارشی معالمانه که مایکد کرده اند و در حق
 دنیوی و جوی پیاد انی دادن نیک و نیکو کاران و بدی بد اطواران و عقوبت
 بعضی را بجز صفا و بعد و امر زمین بعضی کنایه کاران را از کبر و حفا
 بعضی فضل و بیز از شرک همه کنایه در تحت مشیت اند اما حشر که
 هرگز از زبده نخواهد شد و عینی ان اعنی ترازوی قیامت و ان به قول
 مختار یکتر از بهشت که چه بد و دوساق و در روز ناله دار که اگر تمام سکوات و حق
 در پله انش بگذاری میکنند پله حنا قش منور و از طرف بهشت که در عینی
 عرش است میاید و پله انش ظلمه و از جانب دوزخ که در بسیار عرش
 است میاید و نامهای اعمال به نفس اعمال را بعد از مجسم نمودن اعمال
 یا جسم نورانی و افعال سیمه با شکل ظلمه در ترازو انداخته میبندند

الملک الجلیل پس من تقابل برای نظام عالم اگر چه قدره کامله او را هیچ سبب در کار
نیست حسب العاده مجبض رحمت حساب را در پوشش افعال خود فرموده
است در هیچ چیزی سبب تاثیر نمیکند چه اگر در کارهای او تفاوت در پرده حساب
نمیدونند هیچ کس را افتخاری بهیچ کس و بهیچ چیز نمیبود همه کس به واسطه
در قضای حجاج مستقیم دست اقدس او تقابل میشوند پس در بنصورت کرشمه
حاکم و محکوم و خادم و مخدوم و ستاد و شکر کردی و غیر اینها به هم میخورد و
نظام معاد و معاش فخلل میشود و امتداد در میان نیکی و بد و مطیع و عاصی
بیکای مرتفع و رکعت و اگر ضابطه عبادت میکنند مثلاً ایمان را سبب
دخول جنت کرده است و کفر را سبب دخول نار شده است و اگر بالفرض
خواهد کافر از دوزخ بیرون میکنند که همان را به بهشت نبرد
اما نصیحت راه این فرض را بنده کرده است و هم چنین بر بنده اوست
نیغ سبب عبادت و سبب سبب کننده نانا و آب سبب شادایی
و می بنا القیاس و همی روشی ایجاد کننده افعال عباد اوست و اگر
این سبب عبادت را بجا آورد تا ثبات نه منفعی را از افعال اختیار
میشود که مثلاً فعل را میفرماید و اگر اختیار کنند خلق غیر ما بدین

اگر آتش

اگر آتش بخوری بسوزد او را میسوزاند و اگر نرسد نمیسوزاند پس افعال
اختیاریه بندهگان هم مانند افعال اضطراریه و سایر جواهر و اعراض از
علویات و سفلیات افریده خداست همی قدرت تفاوت است که
از اختیاریه عباد را سبب اختیار عباد را فرزند چنانکه او را فرزند
نار می افریند بخلاف سائر مخلوقات که توفیقی بلکه تعلقی با اختیار بنده نظر
بر چیزی در موقوف باشند یا نباشد با جمل هر که اختیاریه بنده را در وصیت
با اعتبار قیام تعلق و قدره و اراده بنده بان که معجز است بکس مستند است
به بنده و صفت عبادی اوست و مدد و عفو و عید و امر و نهی همی است
و باعتبار ایجاد خلق مستند است بحق تفاوت تعلقی اوست نه صفت و کسب
او و ایمان کریم و الله خلقی و ما تعلو دلالت ظاهری برین تفصیل
دارد اما معلوم بود یا مصدریه و اعتبار اول مانع جبر و اعتبار دوم دافع قدر است
پس در فعلها ما از افعال بندهگان بجهت به اقدسی باری نسبت کنند باعتبار
دوم و در جاه بنده نسبت کنند باعتبار اول است تفصیل کلام و تحقیق
مقام اینکه بنده را از تمامی مخلوقات مدخلت در وجود افعال است و
و از آنها در افعال خود و از آنها در اختیار و در فعل که او را اختیار است

همچنین کتب است که سبب خلق آنهاست قدرت ما تاثیر بالقوه ثابت
کنیم چنانکه گوید باکنیم و هیچ منافاتی نیست و در میان اینکه افعال اختیاریه
عباد مخلوق خداست و اینکه خداوند چنانکه از تقاضای صلب بقدر حاجت
روشن و برین است و اختیار بنده نه باین معنیست که بنده هر چه خواهد کرد
و هر چه نخواهد نکند که این از بنده دووست که قدمی در دعوت الوهیت دارد
اما ذاتا الله تعالى بلکه باین معنیست که حق تعالی مجبض فضل بنده را قوی داده است
که بدو از عهده بعضی بایحتاج خود و آنچه بدان مکلف شده است برون
تواند آمد در تمامی عمر با سبب و زاد و راحه مجرد رسالت یکماه روزه و در
شعبان روزی پنج فرض نماز و با وجوه قبول بعد از صلاه و چهل یک از عذاب زرو
سیم میتواند داد و از این هم غلط نباشد که چندین باجرای اختیار عباد میکنند و
چه منافاتی اختیار بنده نیست غایتش اینست که بنده افعال بخیر اختیار هم داشته
باشد و این عیس مدعیست تا کمال الوهیت حق جل و علا هم وقت هویدا
بود و اگر مردم مراد علمای فیه انیکار فعال سلف صالحی و مکار اهل کفر
مینمایند و در قدرت و اختیار بنده تردد دارند و بنده را مصطر و ماضی میدانند
و بعضی در قیام با اختیار عباد را دلیل مدعیان خود نموده در طعن اکابر دین

که باین اختیار عباد متفقند زبان و رازی میکنند لغو و باله تناید آنکه
توانستی کردن و ناکردن کار را بر این تریج قدرت و تخصیص یک
را از جبر بر وقوع یا نبر با اراده و ترک اعتراض را رضا و فقرانه قدرت
و اراده را بنفای بشرط تاثیر فی الوجود خلق و شرط عدم تاثیر بسبب و با
این شرط اختیار گویند و نفی قدرت و نفی اراده و تحویل او را به
از هم دو ضد دیگری نیز اختیار گویند چنانکه صفت غایب علم و قوت
باید اراده را قدرت نیز گویند پس لازم نیست که حق ربود خالق باشد
چنانکه لازم نیست هر چه مراد بود مرضی بنده و اختیار با کسب جمع
میشود چنانکه با خلق جمع میشود لهذا بنده حق است و کاسب و خدا
حق است و خالق و همچنین اوقات خالق و مرید طاعت و معصیت
بنده گان است اما راضی طاعت و ناراضی از معصیت بنای بر حق
در کلام قدیم فرموده الله الا و خالق کل شئی فاعبدوا
و معزیه بیچاره بغاوت و رضا بنده در گرداب حیرت افتاده
و جبریه گردان یافته را به خلق تصور نموده اند و از
عباد نفی نموده در پی زانوی بیدولتی نموده سفارش میکنند

راجع حدیث جبرائیل علیہ السلام در عقاید الاسلام تألیف
 حاج میرزا محمد تقی میرزا کبیر و رشید کمال عالم عارف واصل
 فی نجاشین ضیاء الدین الشیخ خالد النقشبندی المحدثی
 قدس سره و فاضل بره صمدی خان مستغنی عن العباد



Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kisim	
Yeni	
Eski Kayıt	222



کتابخانه
 میرزا محمد تقی
 میرزا کبیر و رشید